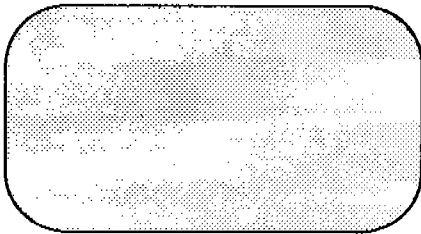


پژوهشگاه علوم
پرتال جان

مبانی مضحکه و اسباب خنده در سیاه‌بازی و تخت‌حوضی

داود فتحعلی بیگی





پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی

تکرار

تکرار (به معنی دوبار یا چند بار گفتن یک مطلب، همچنین عملی را دو یا چند مرتبه انجام دادن)^۱ از عناصریست که همیشه تحت شرایط خاصی موجب خنده آدمی شده است. این عنصر در اغلب نمایشهای مضحک و خنده‌آور ملل مختلف از جمله نمایشهای شادی‌آور ایرانی (به ویژه تحت حوضی) راه پیدا کرده و جلوه‌های مختلفی داشته است که نگارنده به برخی از آنها که دست یافته ذیلاً اشاره می‌نماید:

تکرار حرف^۲ (جلوه اول)

یکی از جلوه‌های بکارگیری عنصر تکرار در دستور زبان نمونه ارباب گیج و کم حافظه یا هر شخصیت منفی دیگری است که بیشتر با سیاه گفتگو یا به اصطلاح بده بستان لفظی دارد.

شیوه استفاده از عنصر تکرار در نمونه فوق بدین نحو است که ارباب تمام

۱ فرهنگ معین.

۲- مقصود حرف به معنی سخن و گفتار است.

حرفهای وارونهٔ سیاه یا لوده را در مقام تأیید تکرار نموده پس از پی بردن به اشتباه خویش آن را اصلاح می‌نماید.

به عنوان مثال زمانی که ارباب با کسی سر شاخ شده و نوکرش به ظاهر می‌خواهد از او طرفداری کند بر مبنای دستور زبان فوق چنین عمل می‌کند:

ارباب - (به مخاطب) چی خیال کرده‌ای ...

نوکر - (به مخاطب) کتک خور ما ملسه ...

ارباب - (بلافاصله حرف نوکر را به قصد تأیید تکرار می‌کند) کتک خور ما ...

چرا پرت و پلا میگی پسر، بهت گفته بودم چی بگی!

نوکر - ببخشید، (به مخاطب) کلک می‌زنیم که نمی‌خوریم.

ارباب - بعله کلک می‌زنیم که ... باز که وارونه گفتی، باید می‌گفتی کتک

می‌زنیم که نمی‌خوریم! ...

تکرار حرف (جلوه دوم)

نمونهٔ ذیل جلوهٔ دیگری از کاربرد عنصر تکرار است که از نمایش سیاه‌بازی عروسی ننه غلامحسین نقل می‌شود.

سرور - (ارباب) برو دختره را از مدرسه بیار، اما مواظب باش توی راه حرفی به او نرنی.

شیرتک - (سیاه - نوکر) مگه بچه‌ام آقا، اگه بگم بابات می‌خواهد تو رو شوهر بده ممکنه ناراحت بشه.

سرور - باریک الله، با یه زبونی بیارش خونه تا من بهش بگم.

شیرتک - اصلاً یه چیزی بهش می‌گم تا بدو بدو بیاد.

سرور - یه چیزی بگو با کله بیاد.

۱- نظر به اینکه بخشی از اطلاعات نگارنده در این مورد، دیداری و شنیداری است و متون

این‌گونه نمایشها چاپ نشده است درباره (جلوه اول از تکرار حرف) به نمایش معنی اشاره

شبرنگ - بلام آقا، می‌دونی چی می‌خوام بهش بگم!

سرور - چی می‌خواهی بگی؟

شبرنگ - میگم فرنگیس مشتلق بده.

سرور - فرنگیس مشتلق بده.

شبرنگ - به خبر خوش.

سرور - به خبر خوش.

شبرنگ - به آرزوت رسیدی.

سرور - به آرزوت رسیدی.

شبرنگ - از این بهتر نمی‌شد.

سرور - از این بهتر نمی‌شد.

شبرنگ - میگه چی شده؟

سرور - میگه چی شده؟

شبرنگ - میگم بابات مرد.

سرور - بابات مرد! (ناگهان متوجه حرف شبرنگ می‌شود) خودت بمیری، جوونمرگ شده، من تا هفتاد تا مثل تورو کفن نکنم چون به عزرائیل نمی‌دم^۱

تذکر این نکته ضروریست که در تکه فوق شبرنگ اصطلاحاً "سرور را

(پَکَر) می‌کند و در پایان نعل وارونه^۲ می‌زند. به عبارت دیگر در این تکه از

عناصر تکرار، پکری و نعل وارونه‌زدن، توأمان استفاده شده است.

تکرار حرف (جلوه سوم)

در این جلوه تکرار تسلسل وار یک حرف به شیوه^۳ زیر است که سبب ساز

مضحکه می‌شود. این تکه اصطلاحاً "به (دارم، دارم) معروف است و شیوه^۴

اجرای آن به صورت پرسش و پاسخ است که بین سیاه (نوکر) و ارباب یا هر

۱- نمایش عروسی نه غلامحسین نوشته داود فتحعلی بیگی.

۲- بکری و پکر کردن یکی از عناصر مضحکه. نک: مجموعه مقالات تعزیه و تئاتر در ایران

به کوشش خانم لاله تقیان. نشر مرکز، ۱۳۷۴، ص ۱۲۸.

۳- جهت اطلاع به مقاله نعل وارونه که در احاطه این سلسله گفتار آمده مراجعه کنید.

شخصیت منفی که مدّ نظر باشد اتفاق می‌افتد. مانند وقتی که سیاه از حشمت و جاه ارباب سؤال می‌کند و ارباب از روی تیختر جواب می‌دهد: دارم.

سیاه - پول؟

ارباب - دارم.

سیاه - ثروت؟

ارباب - دارم.

سیاه - مکت؟

ارباب - دارم.

سیاه - جاه؟

ارباب - دارم.

سیاه - جلال؟

ارباب - دارم.

سیاه - جبروت؟

ارباب - دارم.

سیاه - کوفت؟

ارباب - دارم.

سیاه - مرض؟

ارباب - دارم.

همانگونه که ملاحظه شد اگر با زمینه‌چینی سیاه در قالب پرسشهایی که جواب مثبت می‌طلبد، ارباب به دور تسلسل نیافتد جواب سؤالات پایانی را همچون جوابهای قبلی مثبت نمی‌دهد. طبعاً اشتباه در پاسخ‌گویی مثبت به اسنادهای بد با زمینه‌چینی قبلی است که خنده‌آور می‌شود.

همین‌گونه است وقتی که در جواب سؤالیهای نوکر، ارباب می‌گوید: ندارم لازمه خنده‌دار شدن این پرسش و پاسخ آنست که در سؤالیهای اولیه سؤال کننده که عمدتاً سیاه یا نوکر نمایش است، چیزهایی را بخواهد یا بپرسد که جوابش از ناحیه ارباب «ندارم» باشد تا جایی که وقتی در پایان می‌پرسد: غیرت و جواب

می‌شوند: ندارم، مضحک شود.

یادآوری یک حرف در طول نمایش

نمونه این نوع به کارگیری عنصر تکرار در نمایش سیاه‌بازی بخشش^۱ آمده است در این نمایش وقتی سیاه می‌بیند که خواجه همایون با شنیدن خبر مرگ خواجه حسین زرین کلاه به گریه درمی‌آید به قصد سر به سر گذاشتن با وی در بین گفتگوها با یادآوری مرگ خواجه حسین در قالب تکرار جمله (خدا خواجه حسین را بیمارزد.) موجبات گریه او را فراهم می‌آورد.^۲

باید توجه داشت که زمینه‌ساز عکس‌العمل خواجه همایون در قبال شنیدن خبر مرگ خواجه حسین، حساسیت وی به آن خبر است. به عبارت دیگر در این جلوه از کاربرد تکرار، حساسیت مشارکت دارد.

گفتنی است که از عنصر تکرار به شکل فوق به نحو شایسته‌ای سعدی افشار در نمایشهای مختلف استفاده می‌نماید.

جلوه دیگری از تکرار یک حرف (جمله) در قالب تعریف را در نمایش برباد رفته^۳ چنین آورده بودند:

نوکر خانه از ابتدا تا پایان پرده‌های اول نمایش هر بار که می‌خواست درباره اعضای خانواده شرحی برای تماشاگران بدهد و بگوید:

- این خانه تشکیل شده از

۱- در نمایش سیاه‌بازی بخشش، آقابان سعدی افشار (خواجه - نوکر)، مهدی صناعی فرید (خواجه حسن ارباب سیاه) و مرحوم حسن شمشاد نقش خواجه همایون را ایفا کرده‌اند.

۲- جهت اطلاع بیشتر، شنیدن نوار صوتی نمایش مذکور توصیه می‌شود.

۳- اجرای نمایش فوق را نگارنده دوبار قبل از سال ۷۵ در تئاتر نصر دیده است. نویسنده و کارگردان نمایش حسن عظیمی و بازیگر نقش نوکر عشقعلی تقوایی بود.

یک مزاحم پیدا می‌شد و وی به ناچار حرف و نقل خود را قطع می‌کرد. بار اول صدای زنگ تلفن مزاحم شد و نوکر بالاچار دست از روایت کشیده و به پاسخ‌گویی به سؤالات تلفنی پرداخت.

بار دوم نیز همین که می‌نشست و با ابراز خرسندی از رفع مزاحمت زمینه‌چینی می‌کرد و می‌خواست روایت را از سرگیرد صدای زنگ در بلند شد و این بار پستیچی با آوردن نامه باعث قطع شدن حرف او شد.

بار سوم و چهارم و ... نیز به همان منوال پس از زمینه‌چینی تا می‌خواست بگوید:

- بله، داشتم می‌گفتم این خانواده تشکیل شده از ...

یا ارباب وسط حرف او وارد می‌شد یا اینکه مراجع دیگری مزاحم می‌شد و نوکر ناچار از ادامه حرف منصرف می‌گشت و همین امر باعث خنده تماشاگر می‌شد.

نگارنده از تکرار حرف در قالب تعریف، شاهد جلوه‌ای دیگر بوده است از سید مصطفی موسوی معروف به عرب‌زاده (یکی از سیاه‌بازان با سابقه) در نمایش شب طوفانی^۱ به شرح ذیل: سیاه نمایش شرحی از احوالات و ظلمهای اربابش را برای امپراطور می‌خواهد بازگو کند:

سیاه - تیمورخان عاشق این دختر شده، دختر از تیمور بدش میاد.

امپراطور - خوب بعد؟

سیاه - بعداً، تیمورخان عاشق این دختر شده، دختره از تیمور بدش میاد.

امپراطور - این را که گفتم بقیه‌اش.

سیاه - بعله، بعداً تیمورخان عاشق شده، دختره از تیمور بدش میاد.

امپراطور - فهمیدم، تیمورخان عاشق شده، دختره از تیمور بدش میاد، ادامه‌اش چیه؟

سیاه - ها، ادامه‌اش تیمورخان عاشق شده، دختره از تیمور بدش میاد.

گفتگو در ادامه تبدیل به چیز دیگر می‌شود و این تکه پایان می‌پذیرد.

۱- شب طوفانی به نوشته و کارگردانی رضا امیری در مهرماه ۱۳۷۴ در تئاتر پارس واقع در

لاله‌زار اجرا می‌شد و تکه مذکور را عرب‌زاده به طور فی‌البدها به نمایش افروده بود.

آقای عربزاده جلوه‌ای دیگر از تکرار را در نمایش سوغات فرنگ اجرا می‌کرد که به تکهٔ «عیبی نداره» معروف شد. در این تکهٔ سیاه یک گفتگوی تلفنی با مادر خود داشت که در آن با مشخصات همسر آینده‌اش آشنا می‌شد. هر بار که سیاه یکی از نشانه‌های ظاهری زن را می‌پرسید و می‌فهمید ناقص است می‌گفت: عیبی نداره - فی‌المثل:

سیاه - ننه، موهاش چه رنگیه؟ کچله؟! عیبی نداره. دستهاش که سالمه؟
یکیش کوتاه است؟! عیبی نداره. قد و قواره‌اش چطوره؟ کوتوله‌است؟!
عیبی نداره...!

تکرار در قالب پرسش و پاسخ

برای این جلوه از تکرار که بیشتر به قصد سر به سر گذاشتن و دست انداختن آدمهای منفی نمایش به کار گرفته می‌شود، از نمایش قصه باغ زالزالک شاهد می‌آوریم.

فیروز (سیاه) - بینم شما کی هستی؟

وزیر - من وزیرم، یک وزیر بی‌نظیرم، در شجاعت شیر گیرم، در غضب چون زنجفیلیم، در سیاست با دو صد شیطان حریفم، در درایت صد چو لقمان را حریفم، تاج و تخت را پاسبانم، بهر سلطان یک غلامم، قصر را دروازه‌بانم، سیصد و ده باغ دارم، چند سگ قبرا دارم، گرز چون تخماق دارم، صد الاغ چاق دارم، باز دارم، غاز دارم، دختری طناب دارم، دو سه فوج سرباز دارم....

سلطان - وزیر.

وزیر - قبلهٔ عالم؟

سلطان - گزارش چه شد؟

۱- نمایش سوغات فرنگ به نوشته و کارگردانی کامبیز خوی در هتل لاله اجرا می‌شد که نگارنده یک شب شاهد اجرای آن بوده است.

وزیر - گزارش؟! الساعة قربان. آهای مردک.

فیروز - بله زردک؟

وزیر - زردک دیگر کیست؟

فیروز - ببخشید، گفתי چه کاره‌ای؟

وزیر - من وزیرم، یک وزیر بی نظیرم، در شجاعت شیر گیرم، در غضب چون زنجفیلیم...

سلطان - وزیر

وزیر - قله عالم؟

سلطان - گزارش

وزیر - الساعة قربان، پدر سوخته، بیش از این حضرت سلطان را معطل نکن، ما از تو اقرار می‌خواهیم.

فیروز - بینم، اقرار یعنی چه؟ من چیزی به اسم اقرار ندارم.

وزیر - اقرار یعنی اینکه بگی تو برای همون منظوری اینجا آمده‌ای که ما در باره‌ات حدس می‌زنیم.

فیروز - خب اینو از اول می‌گفתי، حالا به کی باید بگم؟

وزیر - به من.

فیروز - شما چکاره‌ای؟

وزیر - من وزیرم، یک وزیر بی نظیرم، در شجاعت شیر گیرم، در غضب چون زنجفیلیم.

سلطان - وزیر

وزیر - قله عالم

سلطان - صبر ما لبریز شد و این گزارش نیامد.

وزیر - الساعة قربان. خب ادامه بده.

فیروز - عرضم به حضور، حضور، حضور کی؟

وزیر - من وزیرم، یک وزیر بی نظیرم، در شجاعت شیر گیرم، در غضب چون زنجفیلیم.

فیروز - (با دست جلوی دهان وزیر را می‌گیرد) هیس، آقا بدش میاد. بین آقای زنجفیل

وزیر - زنجفیل؟!

فیروز - خودت میگی، مثل زنجفیلی

وزیر - آبله، گفتم، من وزیرم، یک وزیر بی نظیرم، در شجاعت شیر گیرم...

«نمایش میرزا عبدالطمع»

داود داداشی (سیاد)، مرحوم رضا شاد (میرزا)



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

سلطان - وزیر

وزیر - قله عالم

سلطان - اگر یکبار دیگر خودت را معرفی کنی می دهم زبانت را ببرند.

تکرار یک عمل

جلوه دیگری از کاربرد عنصر تکرار برای خلق مضحکه تکرار یک عمل در

شرایطی خاص است چنانکه یاقوت طبال در خیمه شب بازی عمل می کند.^۱

یاقوت طبال: سلام بر باباجان بنده.

موشد: السلام علیکم جان شیرین بنده، شما یک نفر چه کاره باشید؟

یاقوت طبال: یاقوت طبال هستم.

موشد: یاقوت طبال که می گن شما هستی؟

یاقوت طبال: اودم طبل حاضر باش رو بزنم.

موشد: اودی طبل حاضر باش رو بزی؟

یاقوت: افواج به حال خبردار وایسن.

موشد: افواج اردو به حال خبردار وایسن؟

یاقوت: بعله.

موشد: جان من از این طبل شما می شه استفاده کنیم؟

یاقوت طبال: آره بابا

موشد: بزن ببینم.

یاقوت طبال: گوشهات رو وازکن

موشد: گوشهام رو وازکم؟

یاقوت طبال: چشمانو وازکن

مرشد: چشم‌مو وازکنم؟

یاقوت طبال: دهتم وازکن

مرشد: آهای یاقوت جون، چشم وازکنم برای دیدن، گوش وازکنم برای شنیدن، دهنم را

برای چی وازکنم؟

یاقوت طبال: بسکه خوشمزه می‌زنم.

مرشد: بسکه خوشمزه می‌زنی.

یاقوت طبال: بعله.

مرشد: بزنی تا استفاده کنیم.

یاقوت طبال: (یاقوت طبال بر طبل می‌کوبد و می‌خواند) رپت پتو، رپتو.

مرشد: رپت پتو، رپتو.

(آواز طبال توسط مرشد و ضرب همراهی و تکرار می‌شود، سرعت ضرباهنگ ضرب طبال

زیاد می‌شود به نحوی که مرشد کلافه می‌شود و می‌خواهد جلوی کار او را بگیرد)

مرشد: ببین ... رپتو جون ... رپتو

(طبال بدون توجه به حرف مرشد همچنان بر طبل می‌کوبد و می‌خواند)

مرشد: برادر ... همشهری ... داداش ... خواهر من ... مادر من ... کوچیکتم ... عجب

رویی داره ... همشهری ...

یاقوت طبال: استفاده کن (به طبل زدن ادامه می‌دهد)

مرشد: استفاده شد

یاقوت طبال: استفاده کن

مرشد: می‌گه استفاده کن!

یاقوت طبال: (همچنان بر طبل می‌کوبد) جان بابات استفاده کن

مرشد: (کلافه و عصبانی) بابا استفاده‌ام رو خوردم.

یاقوت طبال: (بدون توجه به تذکر و ناراحتی مرشد به نواختن طبل ادامه می‌دهد)^۱ استفاده کن.

مرشد که از دست یاقوت طبال به ستوه آمده او را با شلاق می‌زند و از صحنه بیرون می‌کند.

جلوهٔ دیگر از تکرار حرف و عمل را نگارنده در نمایش چشم تنگ بدین گونه آورده بود:

ابواسحق: اصلاً لازم نکرده اسم منو صدا بزنی، فقط بگو ارباب.

مخمل (سیاه) ارباب؟! خودم سامبوری بریکم، ارباب خودم سر تو باراکن. ارباب خودم بزیزقندی، نوکرت شدم چرا نمی‌خندی^۲

ابواسحق - مه مه ... خندیدم، خوشم اومد.

مخمل - خوشت اومد؟ ارباب خودم سامبوری بریکم، ارباب خودم...

ابواسحق - باریک الله، حالا گوش بده.

مخمل - ارباب خودم ...

ابواسحق - ایه، دو دفعه گفתי بسه.

مخمل - ارباب ...

ابواسحق - باز هم گفتم!

مخمل - آب ...

ابواسحق - دیگه نگو. *رتال جامع علوم انسانی*

(مخمل بدون صدا ارباب خود را می‌خواند و تعظیم می‌کند).

ابواسحق - نمی‌فهم!

(مخمل باز هم بی‌صدا ارباب خود را تکرار می‌کند)

ابواسحق - چی می‌گی؟ من که حالیم نمیشه، بلندتر بگو.

۱- یکی از شگردهای کم‌دی در خیمه‌شب‌بازی: نج‌سازی و تکرار یک عمل توسط

عروسکهاست که منجر به عصبانیت مرشد می‌شود.

۲- در ادای برخی از کلمات از زبان مخمل، لهجهٔ کاکائی ملحوظ گشته است.

مخمل - ارباب خودم ...
ابواسحق - (که فریاد می‌زند) پنه
مخمل - ترسیدم، چرا داد می‌زنی.
ابواسحق - کلافه‌ام کردی.

همانگونه که ملاحظه شد در تکه فوق همچون تکه آورده شده از خیمه شب بازی مقصود از تکرار سر به سر گذاشتن با ارباب و مستأصل کردن وی بوده است.

نکته قابل توجه در صحنه‌ای که از نمایش چشم تنگ نقل شد این است که یک امر جدی مثل سلام یا به احترام کسی به پا خاستن و نشستن^۱. چگونه تحت تأثیر عنصر تکرار به یک امر مضحک تبدیل می‌شود. تکرار در قالب انجام مکرر یک عمل جلوه‌های دیگری هم دارد که به یک نمونه از آن که در تعزیه اجرا شده اشاره می‌گردد.

صحنه مربوط به جنگ تن به تن یکی از اصحاب منافق پیامبر اسلام با یکی از سرداران سپاه دشمن بود. صحابی منافق تعداد قابل توجهی قبا پوشیده در هیبت یک پهلوان قوی هیکل وارد میدان می‌شود اما هر بار که می‌خواهد با دشمن گلاویز شود او را دعوت به خودداری از حمله می‌کند، از میدان نبرد برمی‌گردد و به شیوه سابق جاهلها قبای خود را از تن بیرون کرده به نزد حریف باز می‌گردد اما دوباره پس از آماده شدن برای حمله، تقاضای قبلی خود را تکرار می‌کند، تا جایی که از آن آدم قوی هیکل اولی جز اندامی لاغر چیزی نمی‌ماند

۱- در تکه مذکور هر بار که میهمان یا میهمانان می‌خواهند بنشینند سپاه به نشانه احترام یا الله می‌گوید و به پا می‌خیزد. میهمانان که به قصد رعایت ادب و احترام به پا خاسته‌اند، می‌خواهند بنشینند که سپاه مجدداً به پا می‌خیزد. این امر تا جایی ادامه پیدا می‌کند که ارباب و میهمانان به استیصال می‌رسند.

که کنایه از ترسیدن و آب رفتن اندام است. بدیهی است در این شکل از کار، عنصر تکرار نه تنها به قصد مضحکه که به منظور هجو شخصیت مورد نظر هم مورد استفاده قرار می‌گیرد^۱.

تکرار اشتباه بر مبنای سوء تفاهم

وقتی اشتباهی تکرار می‌شود می‌تواند به مضحکه تبدیل شود چنانکه آورده‌اند شمرخوان تعزیه مریض می‌شود و معین‌البکاء ناچار برای جایگزینی به دنبال آدمی می‌گردد که هیئت و هیبت شمر را داشته باشد. در جستجوی خود یک پینه‌دوز را پیدا می‌کند که دارای سبیل‌های از بناگوش در رفته و چشم‌های ورفلمبیده و ترسناکی است. هرچه آن بنده خدا اصرار می‌کند که من نمی‌توانم و سواد ندارم به خرج معین‌البکاء نمی‌رود و می‌گوید هر چه من گفتم تکرار کن. موقع مقرر تعزیه می‌شود و تعزیه‌خوان ناشی هم لباس پوشیده به میدان می‌آید. وقتی نوبت به وی می‌رسد معین‌البکاء اشاره می‌کند و می‌گوید: حالا نوبت تو است.

پینه‌دوز هم که نمی‌دانسته چه باید بکند عین حرف معین‌البکاء را تکرار کرده با صدای بلند به شیوه اشقیای خوانها می‌گوید: حالا نوبت تو است.

معین‌البکاء که می‌بیند کار خراب شد خود را به تعزیه‌خوان ناشی رسانده زیرلبی می‌گوید: این را نگو.

شیه خوان: این را نگو.

معین‌البکاء - اینو که من میگم بگو

شیه خوان - اینو که من میگم بگو

۱- نگارنده مشابه صحنه فوق را در قالب بیرون آوردن شلوار و پیراهن، از آقای کیومرث ملک مطیعی، در نمایش هتل پرماجرا دیده است.

معین البكاء - عجب مردی که نفهمیه.

شیه خوان - عجب مردی که نفهمیه.

خلاصه کار به به مضحکه می انجامد و مجلس تعزیه به هم می خورد.

چنانکه اشاره شد در این جلوه از کاربرد عنصر تکرار در امر مضحکه همانا تکرار یک حرف است به اشتباه. در صورتی که چنان اشتباهی در آغاز رخ نداده باشد تکرار آن نمی تواند مضحک باشد لازم به تذکر است که رمز شکل گیری تگه مذکور در جمله اولی است که نفر اول به نفر دوم می گوید: هرچه من می گویم تو تکرار کن تأکید بر تکرار باعث می شود که نفر دوم (تکرارکننده) تصور کند هرچه شنید باید بگوید و این اشتباه از همان کلام اول شروع می شود:

ارباب - هرچی من میگم تو تکرار کن

نوکر (سیاه) - چشم

ارباب - بگو عذر میخوام

نوکر - بگو عذر میخوام

ارباب - بگو را نگو

نوکر - بگو را نگو

...

همان گونه که ملاحظه شد اگر ارباب تأکید نداشته باشد که هرچه می گوید عیناً توسط نوکرش (سیاه) تکرار شود و نوکر هم از جمله مذکور دچار سوء تفاهم نشده باشد، زمینه های مضحکه فراهم نمی گردد.

تکرار پرسش به منظور کشف مطلب / تکرار سؤال

جلوه های تکرار در امر مضحکه بسیار متعدد است که به زعم نگارنده تمامی آنها قابل ثبت و مطالعه است. به عبارت دیگر هر یک از جلوه های کاربردی

تکرار در نمایشهای شادی آور به عنوان تجربه مستقل و واحدی باید ثبت و نگهداری شود. بدیهی است اگر گذشتگان ما به موقع اقدام به ثبت و ضبط تمامی جلوه‌های شادی آور این نمایش‌ها می‌کردند امروز تجربه بسیاری در کمدی داشتیم.

نعل وارونه

یکی دیگر از عناصر مضحکه در کلام و عمل به اشتباه انداختن تماشاگر و مردمی است که اصطلاحاً به آن نعل وارونه زدن می‌گویند^۱. و این در شرایطی اتفاق می‌افتد که بیننده به امری یا حرف و حدیث و ضرب‌المثلی واقف باشد، لیکن از دهان تقلیدچی (بازیگر) وارونه آن را بشنود.

ناگفته نماند که وارونه‌گویی با نعل وارونه زدن دو امر متفاوتند و شکل به کارگیری آنها هم دوگونه مجزاست. همانگونه که اشاره شد یکی از زمینه‌های سبب ساز نعل وارونه ضرب‌المثل است. از آنجا که ضرب‌المثلهای رایج را اغلب مردم می‌دانند، وقتی مطلع کلام ضرب‌المثلی را می‌شنوند انتظار دارند ادامه‌اش همانگونه ادا شود که آنها می‌دانند، اما برخلاف تصور آنها ضرب‌المثل در ادامه واژگون می‌شود و همین امر آنها را به خنده وامی‌دارد.

مشهور است در بین مردم که در مقام رد تعدد زوجات می‌گویند: از قدیم گفته‌اند خدا یکی، زن هم یکی. وقتی گوینده‌ای در همان مقام بگوید: از قدیم گفته‌اند خدا یکی، زن هم یکی، یکی. نعل وارونه زده است. چراکه با بخش اول جمله تا (خدا یکی) شنونده را آماده شنیدن ادامه جمله یعنی (زن هم یکی) کرده، اما برخلاف تصور وی و آنچه که از قبل در ذهن داشته، ادامه جمله را عوض کرده و گفته است: زن هم، یکی، یکی.

۱- نعل وارونه زدن: کنایه از مردم را به اشتباه انداختن. فرهنگ معین.

یکی از تکیه کلامهای مردم در مقام قیاس و برتری دادن یکی بر دیگری این است که می‌گویند:

همه یک طرف، فلانی هم یک طرف.

مراد این است که فلانی در یک چیز مثلاً "گذشت و جوانمردی از دیگر همقطاراتش برتر است.

در نمایش ماجراهای حسینقلی خان وقتی نوکر خانه از ترس یک جوان جاهل مسلک می‌خواست از او تعریف کند، به جای اینکه بگوید: همه جاهلهای تهران یک طرف تو هم یک طرف می‌گفت: همه جاهلهای تهران یک طرف اینم همون طرف، و بدین ترتیب نعل وارونه می‌زد و او را به ریشخند می‌گرفت و باعث انبساط خاطر تماشاگر می‌شد. به اشتباه انداختن تماشاگر یا نعل وارونه زدن، عمدتاً با استفاده از زمینه ذهنی‌ای که در تماشاگر به وجود می‌آید، عملی می‌گردد. خواه این زمینه مانند ضرب‌المثلها و تکیه کلامهای رایج در بین مردم، از قبل وجود داشته باشد یا اینکه در موقع اجرا به وجود بیاید.

نعل وارونه در مقام شناسایی و معارفه

در نمایش سلطان مبدل آقای سعدی افشار بازیگر نقش سیاه در برخورد با یکی از میهمانان اربابش، پس از سلام ابراز آشنایی می‌نمود:

مرمر - چرا لاغر شده‌ای؟

سردار حکمت - از غصه روزگار

مرمر - بچه‌ها چطورند؟

سردار حکمت - همگی سلام می‌رسانند.

مرمر - همانجا می‌نشینید؟

سردار حکمت - همانجا.

مرمر - مزاحم می‌شویم.

سودار حکمت - تشریف بیاورید.

مهرم - تو کی هستی!

حکمت - بعد از این همه چاق سلامتی تازه می‌پرسی که هستم؟

....

مهرم - یادم آمد. پارسال آمدیم منزلتان.

حکمت - یادت است؟

مهرم - هوا سرد بود.

حکمت - آفرین.

مهرم - بچه‌ها دور کرسی جمع بودند.

حکمت - کاملاً درسته.

مهرم - پسرت با انبر زد تو سر من.

حکمت - خجالتم نده.

مهرم - شام شیمپله پُرو داشتین.

حکمت - شیوید پلو داشتیم.

مهرم - اینو بگو

حکمت - حالا شناختی؟ گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

مهرم - نه به جان شما!
پرتال جامع علوم انسانی

۱- طرح داستان نمایش سلطان مبدل و تنظیم آن برای صحنه از تجربیات نگارنده در قلمرو نمایشهای سیاه بازی بود لیکن با حضور پیشکسوتانی همچون مرحوم حسن شمشاد، مهدی صناعتی فرید، سعید افشار، علی اژدری و اصغر شفیع‌پوری برابرتر از آنی شد که پیش‌بینی شده بود. قطعه فوق اختصاص به نمایش مذکور ندارد و از تجربیات گذشته آن عزیزان بود که به این نمایش منتقل شد. لازم به یادآوریست که بخش قابل توجهی از تکه‌های کم‌دی قابل مونتاز و سر هم کردن دوباره است که بعضاً به فراخور حال مجلس چنین می‌شود.



«نمایش عشق با زیبایی‌های یزید»

از راست به چپ: سعدی افشار (سیاد)، رضا غیاثی، مهدی صنّاعی فرید

باید توجه داشت که در قطعه فوق نعل وارونه با پکری^۱ به صورت ترکیبی عمل کرده‌اند.

نعل وارونه در مقام خواستگاری

در نمایش شهر کچلها^۲: سیاه عاشق دختری است و می‌خواهد از او خواستگاری به عمل آورد لیکن شرم حضور دارد و جرأت ابراز علاقه در او نیست.

بعد از اینکه با هزار مصیبت و کمک دیگران خود را آماده می‌کند که با دختر حرف بزند و بگوید که دوستش دارد، می‌رود جلو. می‌گوید:
- ساعت چند است؟

ادای این جمله یا چیزی مشابه آن مثل پول خُرد خواستن یا صحبت از بند کفش و ... این جور چیزها در چنین مقامی، در حالی که تماشاگر انتظار شنیدن کلام محبت‌آمیز را دارد، خود به خود مایه خنده و مضحکه می‌شود.

نعل وارونه در مقام شفاعت

در نمایش میرزا عبدالطمع وقتی که عیاران محلی به قصد دستگیری میرزا، به جرم همکاری با دشمنان، وارد خانه‌اش می‌شوند، میرزا به غلامش زمرد متوسل می‌شود بلکه شفاعت کند و نگذارد عیاران او را مجازات بنمایند.

۱- جهت اطلاع از پکری، نک: مجموعه مقالات تعزیه و تئاتر در ایران به کوشش لاله تقیان، نشر مرکز، ۱۳۷۴، ص ۱۳۸.

۲- شهر کچلها را علیرضا درویش نژاد با بازی عطاءالله صفرپور در هفتمین جشنواره نمایشهای سنتی به اجرا درآورد.

زمرد - داداش این آدم بدبختیه، بیچاره‌اس، فقیره، از مال دنیا فقط یه جفت گیوه داره، یه شلوار وصله دار، خوبه؟

میرزا - آره، آره.

زمرد - یه دونه قبا‌ی کهنه، یه عصای شکسته، باز هم بگم؟

میرزا - بگو، بگو.

زمرد - یه عرق چین نخ‌ما با چهار تا انبار فرش و کفش و لاستیک و برنج.

میرزا - زبونت بسوزه هی، چرا دروغ می‌گی نامسلمون، مگه اون انبارها مال منه!

عیار - (به میرزا) بسته دیگه راه بیفت.

میرزا - بانو، منو حلال کن، جون تو و جون منو چهر.

زمرد - شما هم عجب آدمهای بی‌گذشتی هستین (به عیاران) حالا یه اشتباهی شده،

نفهمید، غلط کرد. من ضامن. قول داده دیگه پسر خوبی باشد و از این کارها نکنه شما

هم زیاد سخت نگیرین. بزرگواری کنین، محبت کنین، بخاطر من هم که شده با چند

درجه تخفیف اعدامش کنین بره. خوب شد؟

میرزا - گمشو نسناس.

نعل وارونه در مقام آشتی‌کنان

موقع اجرای آن وقتی است که بین دو نفر اختلاف و دعوا درمی‌گیرد و نفر

سوم (میانجی) می‌خواهد آنها را با هم آشتی دهد و صورت اجرا بدین گونه

است که یکی از طرفین دعوا (سیاه) با دم و نکوهش دعوا و اختلاف همین که با

طرف دیگر دعوا به قصد صلح و آشتی دست می‌دهد و می‌خواهد روبوسی کند

ناگهان با کله بکوبد به دماغ طرف مقابل. نمونه این گونه جنگ و صلح را نگارنده

در یکی از نمونه‌های اجرای طیب اجباری شاهد بوده است. در آن صحنه بین

برادر زن موسی هیزم‌شکن (که بعداً طیب می‌شود) و موسی اختلاف روی

می‌داد تا اینکه با وساطت زن قرار می‌شد بین آنها آشتی برقرار گردد لیکن هر بار

که برادر زن موسی می آمد رو بوسی کند برخلاف تصور بیننده یا گوش موسی را گاز می گرفت یا مشت به پهلویش می کوبید و ... در این مقام هم با زمینه چینی برای آشتی، ذهن بیننده منحرف می شد تا اینکه با از سرگیری دعوا نعل وارونه به کار می رفت.

نعل وارونه در مقام ابراز دلیری و شجاعت یا مهارت

از جلوه های دیگر نعل وارونه زدن وقتی است که لوده یا سیاه خودستایی می کند و شجاعت خود را به رخ می کشد مثل زمانی که سیاه در مورد میزان شجاعت و نترسی خود داد سخن می دهد. برای دیگران، از جنگ و ستیز خود با شیر نقل و حدیث می گوید: توی تاریکی چشمم افتاد به یک چیزی که برق برق می زد آروم آروم رفته جلو، دیدم یه شیر، باهاش گلاویز شدم چنگ انداختم زیر گلوش، می فشار دادم، چپ به راست تا اینکه عاقبت شیر از جاش کنده شد و آب راه افتاد.

جالب تر وقتی است که این منم زدن در محضر مقام بلند پایه ای روی دهد و آن مقام با شنیدن هر چشمه از دلاوریهای سیاه برایش دستور خلعت هم بدهد!^۱

همین گونه است وقتی که لوده یا سیاه می خواهد مهارت خود را در امری مثل شعبده بازی نشان بدهد اول بار نگارنده در نمایش علی موصلی شاهد چنان شعبده ای بودم که نظیره ای^۲ مضحک بود.

سیاه برای آنکه در برابر یک درویش صاحب کرامت هنرنمایی کند لنگه

۱- این قطعه را نگارنده در یکی از جلسات تمرین شاهد بود که توسط آقای سعدی افشار و مرحوم حسن شمشاد اجرا شد.

۲- نظیره مضحک: معادل خنده آور هر عمل یا اتفاق جدی.

گیوه‌اش را درآورد و بر سر چویدستی یکی از حضار گذاشت و پرسید: این چیه؟
- گیوه

پس از آن قباى خود را روی گیوه انداخت و یک ورد ساختگی خواند و باز
هم پرسید: زیر این قبا چی بود؟
- گیوه

سپس قبا را کنار زد و نشان داد و گفت: باز هم گیوه است.

و این در حالی بود که بنا بر ادعای سیاه مبنی بر مهارت داشتن در شعبده،
تماشاگر انتظار داشت از زیر قبا چیز دیگری مثل کبوتری که اغلب شعبده‌بازها
ظاهر می‌کنند پیدا شود یا اینکه گیوه غیب شده در جیب یکی از تماشاگران یافته
شود. علت هم این است که تماشاگر نسبت به این گونه کارهای شعبده‌بازان
حضور ذهن دارد و طبعاً منتظر چنان پایانی از آن بازی است لیکن برخلاف
تصورش، آن را می‌بیند که ذکر شد^۱.

سخن از نعل وارونه زدن در مقام ابراز شجاعت به خودستایی محدود
نمی‌شود بلکه در مقام توصیف و تعریف از آدمهای بزدل نیز به کار گرفته است
که در عین تأثیر نعل وارونه برای خلق مضحکه ذم شبیه به مدح^۲ نیز هست.
جلوه دیگری از نعل وارونه در مقام ابراز شجاعت را نگارنده در اجرای تعزیه
مسلم شاهد بود.

در یکی از صحنه‌های جنگ و گریز سربازان ابن‌زیاد با مسلم بن عقیل شبیه

۱- محل اجرای نمایش علی موصلی در شهرستان محلات بود و بازیگران آن مرحوم حسن
شمشاد، سعدی افشار، اصغر شفیع، داود داداشی و چند تن دیگر بودند.

۲- جهت اطلاع بیشتر به مقاله «درآمدی بر شیوه‌های طنزآوری در نمایشهای تخت
حوضی»، کتاب تئاتر (دفتر اول) انتشارات بخش فرهنگی دفتر مرکزی جهاد دانشگاهی،
تهران، آبان ۱۳۶۵ مراجعه شود.

محمد اشعث فرمانده قشون ابن زیاد برای به محاصره انداختن مسلم بن عقیل گفت:

دلاوران، شجاع مردان، مسلم را به محاصره درآورید. یک گروه از آن طرف حمله کنید، یک گروه از این طرف حمله کنید من هم از وسط می‌گیرم. ناگفته نماند که این صحنه به صورت فی البداهه به صحنه‌جنگ و گریزی که در تعزیه مذکور است اضافه و موجب انبساط خاطر تماشاگران شد و مقصود از آن هجو و تحقیر شخصیت منفی محمد اشعث بود و ربطی به اصل نسخه تعزیه حضرت مسلم ندارد^۱.

نعل وارونه در مقام مجازات

این جلوه از نعل وارونه را وقتی می‌زنند که قرار است کسی را با تیغ جلاذ مجازات کنند، در چنین وضعی سیاه یا لوده اجازه می‌گیرد تا محکوم را به مجازات برساند، اما برخلاف تصور فرمانروا و تماشاگران پس از عتاب و خطاب تند و تیز به محکوم می‌گوید:

سیاه - دیگه نبینم از این کارها بکنی.

محکوم - چشم.

سیاه - پاشو برو دنبال کارت.

البته پیش از آنکه محکوم به حکم سیاه خلاصی یابد، فرمان او به دستور حاکم لغو می‌شود و بازی نوع دیگری ادامه پیدا می‌کند.

همان گونه که ملاحظه شد سیاه نخست در ذهن بیننده انتظار مجازات را

۱- تعزیه مذکور در محرم سال ۷۵ در بازار صمای تهران با اجرا درآمد و نقش

محمد اشعث، اسماعیل محمدی را اشفایخوان زبده تهران بود.



پڑوشکامہ علوم انسانی و مطالعات قرآنی
پرتال جامع علوم اسلامیہ

فراهم می‌کند و بعد با بخشیدن محکوم نعل وارونه می‌زند.^۱

نعل وارونه در مقام امتحان و آموزش همیشه یکی از زمینه‌های مناسب خلق مضحکه در نمایشهای شادی‌آور به ویژه سیاه‌بازی بوده است که به آوردن یک نمونه از آن بسنده می‌شود.

در یکی از صحنه‌های سلطان مبدل مقرر می‌شود که سیاه را پس از امتحان به نگرهبانی بگمارند تا مبادا قطاع‌الطریق یا درندگان بر آنها حمله نیاورند. محض امتحان از او می‌خواهند که خود را به خواب بزند تا ببینند خوابش سبک است یا سنگین. سیاه خود را به خواب می‌زند و سردار به جای دزد آرام آرام می‌آید و گیوه‌های سیاه را از زیر سرش می‌کشد و می‌برد در آن لحظه سیاه بیدار می‌شود و به جای اعتراض و داد و فریاد خطاب به شبیه دزد می‌گوید:

داداش، طلا و جواهرات رو جا گذاشتی.

نعل وارونه زدن مثل بسیاری از عناصر مضحکه قاعده‌ای است که می‌تواند در موقعیت‌های مناسب مورد بهره‌برداری قرار گیرد و جلوه‌های گوناگون داشته باشد.

حرف تو حرف^۲

همانگونه که از عنوان این قسمت برمی‌آید، مراد از آن حرف زدن در بین حرف دیگران است که منجر به عصبانیت و از کوره دررفتن می‌شود. اگر دقت کرده باشیم این وضعیت را بعضاً^۳ در اطراف خود مشاهده کرده‌ایم. گاه دیده شده

۱- نگارنده چندین بار شاهد این جلوه از نعل وارونه بوده است که آخرین بار، آن را به سال ۷۵ در اجرای نمایش حاکم و سه دزد به کارگردانی اصغر زمانی در تئاتر پارس دیده است.

۲- حرف تو حرف را تقلیدچیان، امروز به غلط پرحرفی می‌نامند حال آنکه پرحرفی یا وزاجی عنصر دیگریست از عناصر شادی‌آور در نمایشهای ایرانی که در جای خود بدان اشاره خواهد شد.

و می‌شود که دو زن در در حال گفتگو هستند و کودکی که همراه آنهاست مزاحم حرف زدنشان می‌شود.

کودک به بهانه‌های مختلف (به ویژه موقعی که چیزی مثل اسباب‌بازی یا خوراکی را به چشم دیده و به آن میل کرده است) مادرش را به کزات صدا می‌زند و میان حرف او دویده تقاضای خود را تکرار می‌نماید. این عمل آنقدر ادامه پیدا می‌کند تا مادر از کوره در رفته بچه را به باد تشر می‌گیرد.^۱

این صحنه از زندگی از گذشته به نمایشهای تخت حوضی راه پیدا کرده و همچنان در برانگیختن خنده تماشاگر، کاربرد دارد.

حرف تو حرف، همیشه دو طرف دارد یکی متکلم و دیگری مزاحم. شیوه اجرایی این (تکه) بدین گونه است که در یک جمع دو یا سه نفره که به گفتگو نشسته‌اند، حرف نفر اول (متکلم) با سؤالهای بی‌مورد یا حرفهای بی‌ربط و تأییدات بی‌جای مخاطب (مزاحم) یا نفر سوم (که اغلب لوده یا سیاه است) پیوسته قطع می‌گردد تا جایی که باعث عصبانیت و از کوره در رفتن گوینده و خنده تماشاگر می‌گردد.

حرف تو حرف در بلند مدت فراتر از مفهوم تحت الفظی خود رفته امروزه به عنوان یک ترفند در امر مضحکه مورد استفاده قرار می‌گیرد و اصطلاحی است که مراد از آن، قطع حرف متکلم توسط مزاحم است. نه تنها با حرف که با صدا، عمل، موسیقی و ... هر آنچه که با قاعده اجرایی آن تناسب داشته باشد.

نگارنده تاکنون اجرای آن را به اشکال مختلف دیده یا شنیده که چند نمونه از آن را ذیلاً معرفی می‌نماید:

۱- آقای محمود رجبی شمرانی مشهور به یکتا، یکی از سیاه‌بازان پرسابقه یکبار به نقل از مرحوم ذبیح‌الله ماهری سیاه باز معروف - تعریف می‌کرد که گفته است عملکرد سیاه در بعضی موارد کار بچه است.

در نمایش سیاه‌بازی بلورک و چشمه‌نوش قرار است به غلام سیاه‌نمایش یاد بدهند که از سلطان پیرسد چرا فرزندان دختر خود را زنده به گور می‌کند؟ کسی که قرار است این آموزش را بدهد، خان راتاتا نام دارد. همینکه غلام (فینگلی) می‌خواهد شروع به سخن گفتن کند و نقلی از دیروز و حوادث آن بگوید، خان

حرفش را قطع می‌کند.

خان - تو غلام امیرزاده‌ای

غلام - دیروز...

خان - تو مورد احترام همه‌ای

غلام - دیروز...

خان - همه ترا دوست دارند.

غلام - دیروز...

خان - مخصوصاً من

غلام - دیروز...

خان - سفارش ترا کرده‌ام

غلام - دیروز...

خان - امروز من ترا اینجا خواسته‌ام

غلام - دیروز (باخود) پس کی قراره گوش بده!

خان - راجع به یک موضوع مهمی

غلام - دیروز...

خان - با تو صحبت کنم

غلام - دیروز...

خان - اگر گوش فرادهی

غلام - دیروز...

خان - به نفع تو است.

غلام - دیروز...

خان - صاحب زر و سیم می‌شوی

غلام - دیروز ...

خان - البسه رنگینی به تن می‌پوشی

غلام - دیروز ...

(غلام پوش - بازیگر نقش سیاه - از این به بعد کلمه دیروز را کشدار و به آواز ادا می‌کند)

خان - آنچه بنخواهی در اختیار داری.

غلام - دیروز ...

خان - به شرطی که کاملاً توجه کنی.

غلام - دیروز ...

خان - [چند کلمه حرف است]

غلام - ای بر پدرت لعنت .

خان - [باید یاد بگیری]

غلام - تو که منو مریض کردی

خان - [از امیر پرسی]

غلام - خدا مریضت کند...

خان - [نه کم نه زیاد]

غلام - تُف به اون روت بیاد!

خان - چه کردی؟! این حرکت زشت چه بود؟

غلام - شما نمیداری من حرف بزوم

خان - خب حرف بزوم!

این بار نیز خان با تأکید بر آداب سخن گفتن حرف توی حرف غلام می‌آورد و او را کلافه و عصبانی می‌کند.

۱- حرف نو حرف فوق که از نوار صوتی نمایش بلورک و چشمه‌نوش استخراج شده،

توسط آقای تهیه کارلو و استاد سعدی افشار در نقش غلام اجرا شده است.

شایان ذکر است که به منظور رعایت ایجاز و حفظ مقصود و منظور این صحنه از آوردن

کلام طولانی به ویژه در مورد جملات [] پرهیز به عمل آمد.

باید توجه داشت که حرف تو حرف باکلام، مختص غلام سیاه یا شخص مقابل او نیست، بلکه هر جا اقتضا نماید این ترفند قابل بهره‌برداری است. چنانکه در نمایش شناسنامه آمده است که حاجی خلخالی برای خواستگاری از دختری به خانه او وارد می‌شود. لیکن به دلیل زیاده‌طلبی (مبنی بر خواستگاری از دختری جوان در سن پیری) توسط آدمهای مختلف مورد استهزاء قرار گرفته با حرف توی حرف سر به سرش می‌گذارند. در بهره‌گیری از این عنصر بعضاً دیده شد که متکلم فرصت ادای بیش از یک کلمه یا چند حرف را پیدا نمی‌کند و در نتیجه، تکرار آن حرف تبدیل به تقلید صدای حیوان خاصی می‌شود مانند نمونه ذیل که متکلم (ارباب) می‌خواهد سخن خود را با کلمه عرض شروع کند لیکن مزاحم (سیاه نمایش) و وسط حرف او می‌دود.

ماجرا از این قرار است که غلام سیاه (شبرنگ) می‌خواهد در بین گفتگوی ارباب (آقا سرور) و ننه غلامحسین (زنی که به درخواست ارباب، غلام سیاه رفته و خبرش کرده و آورده) از چگونگی رفتن و خبر کردن، گزارش بدهد.

ننه غلامحسین از آقا سرور (ارباب) می‌پرسد: فرمایشی بود آقا سرور که فرستاده بودید دنبال من؟

سرور - عرض کنم ...

شبرنگ - آقا خودشه؟

سرور - بعله خودشه، عرض ...

شبرنگ - درست آوردم؟

سرور - بعله، عرض ...

شبرنگ - بهش گفتم آقا کارت داره.

سرور - بارک الله، عر ...

شبرنگ - آب دسته بذار زمین

سرور - عر ...

شبرنگ - چادرت رو سر کن

سرور - عر ...

شبرنگ - کفشها رو پات کن

سرور - عر...

شبرنگ - بدو تا دیر نشده.

سرور - عر...

در اجرا، گفتگوی فوق الزاماً سرعت می‌گیرد تا جایی که متکلم (ارباب) مانند درازگوش به عر عر می‌افتد و مزاحم (سیاه) با ادای واژه‌های نامفهوم موجبات عصبانیت ارباب را فراهم می‌آورد و با عصبی شدن وی این قسمت پایان می‌پذیرد.

نوعی دیگر از حرف تو حرف، قطع کلام متکلم با تقلید صدای حیوانی است که مزاحم از خود بروز می‌دهد

باید توجه داشت که در این گونه موارد عنصر تشبیه به قصد هجو کردن شخصیت منفی نمایش در شکل‌گیری حرف تو حرف به کار گرفته می‌شود به همین جهت آنکه صدای حیوانات را تقلید می‌کند یا صداهای مضحک و ناهنجار از خود بروز می‌دهد سیاه نمایش نیست. به عبارت دیگر سیاه نمایش با استفاده از اصوات حیوانات حرف توی حرف نمی‌آورد.

حرف تو حرف با گریه یکی دیگر از جلوه‌های این عنصر برای خلق مضحکه است که نگارنده شکل بارز آن را در نمایش آقا مقبوله که توسط آقای اسکندر رفیعی یکی از پیشکسوتان نمایش سنتی اصفهان در نخستین جشنواره نمایشهای سنتی به اجرا درآمد، دیده است.

در صحنه‌ای از نمایش مذکور برادر زن اول آقا مقبوله آمده بود، تا خیر عاشق شدن شوهرش را به خواهر خود بدهد، زن اول، پس از باخبر شدن از این که قرار است هوو سرش بیاید، شیون واویلا سر می‌دهد. البته این شیون حساب شده و نمایشی کار می‌شد. بدین ترتیب که هر بار برادر زن می‌خواست دهن باز کند و

حرفی بگوید، فریادگریه زن به آسمان بلند می‌شد (اما هر بار به شکلی) در این نمونه هم پایان (تگه) با عصبانیت برادر توأم بود.

شاهد مثال دیگر از نقش‌گریه در خلق مضحکه به شیوه حرف تو حرف، خاطره‌ای است که آقای هاشم فیاض، تعزیه‌خوان و تعزیه‌گردان مشهور تهرانی برای نگارنده نقل کرده است.

بنا به گفته ایشان: یک روز تعزیه‌خوانهای همکارش، تصمیم می‌گیرند در تعزیه خروج مختار دور به هاشم ندهند. به همین جهت نسخه ابوخلیق را، که مضحک اجرا می‌شده و معمولاً آقای فیاض در ایفای آن مهارت داشته، به کس دیگری بدهند و نسخه شعر خروج مختار را که قرار بوده دیگری بخواند به ایشان می‌دهند تا بلکه بدین وسیله او را از کار کم‌دی باز دارند. هاشم که تعزیه‌خوان کهنه کاری بوده تصمیم به زدن فن بدل می‌گیرد. ترتیب اجرای تعزیه از این قرار است که قاصد خبر مرگ یزید را برای ابن‌زیاد می‌آورد و ابن‌زیاد از شنیدن این خبر افسرده گشته می‌گوید:

ای وای سیاه‌گشت روزم
زین غصه و زین الم بسوزم
آوخ که یزید رفت از دست
پیمانه اختیار بشکست^۱

در آن روز تعزیه‌خوان شبیه ابن‌زیاد (که از جمع به اصطلاح مخالفین هاشم بود) پس از شنیدن خبر مرگ یزید، زبان به قرائت اشعار فوق می‌گشاید اما پیش از آنکه بتواند کلامی چند بگوید، هاشم در نقش شمرگریه سر می‌داده و می‌گفته: یزید جونم یزید جونم.

بار دوم شبیه ابن‌زیاد می‌خواسته بخواند که باز هاشم می‌گیرد و می‌گوید:

۱- دفتر تعزیه ۱. به کوشش داوود فتحعلی بیگی و هاشم فیاض. انتشارات نمایش، ۱۳۷۴،

یزید جونم یزید جونم. این عمل و عکس‌العمل باعث خنده تماشاگر و ناراحتی شبیه ابن زیاد می‌شود تا جایی که از کوره در رفته، جقه از سر برمی‌گیرد و به زمین می‌کوبد و غرولندکنان تخت تعزیه را ترک می‌نماید.

همین گونه است حرف تو حرف با صدای ساز، یا کوبیدن دو شیء بر هم که برای متلکم ایجاد مزاحمت می‌کند.

شایان ذکر است که در شکل‌گیری حرف تو حرف عنصر تکرار یک عامل کمکی است که گاه به طور مستقیم و گاه به صورت تلویحی تأثیر می‌گذارد. شکل مستقیم آن تکرار یک حرف و جمله با صدایی معین و عملی مشخص است لیکن در شکل تلویحی، نفس عمل قطع کلام است که تکرار می‌شود.





پروشکاه علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی